

از چه چیزهایی می ترسیم؟!

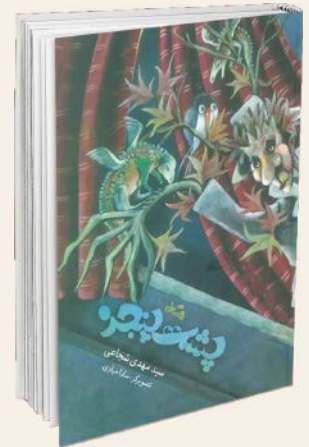
علی اصغر شعبانی

نوجوان
کتابخوان



دو هفته ای می شود که مدرسه ها تعطیل شده. تصمیم گرفتم تا آخر تابستان هفته ای دو یا سه کتاب بخوانم. چند وقت پیش پدرم برایم یک کتاب گرفت که اسمش «پشت پنجره» بود. سید مهدی شجاعی، نویسنده این کتاب است. پدر می گوید: «آقای شجاعی از نویسندگان خوب کشورمان است.»

پشت پنجره، قصه پسری به نام علی است که پدر و مادرش به او سفارش کردند مشق هایش را بنویسد، چراغ اتاقش را خاموش کند و بخوابد تا آنها از مهمانی برگردند. روی جلد کتاب، شاخه درختی را می بینیم که در حال وارد شدن به اتاق است و مترسکی که دستانش از شاخه درست شده و دودازدهای کوچک. علی بعد از رفتن پدر و مادر، مشق هایش را می نویسد. کتاب ها و دفترها را توی کیفش می گذارد. به اتاق خوابش می رود و لامپ را خاموش می کند.



هیجان داستان از همین جا شروع می شود؛ یعنی بعد از خاموش کردن لامپ اتاق و موقع خوابیدن. علی صدای خش خشی از پشت پنجره می شنود؛ احساس می کند کسی پشت پنجره ایستاده است. اصلا بگذارید یک تکه از متن کتاب را انتخاب کنم: «نور مهتاب بیرون را روشن کرده است. کسی که پشت پنجره ایستاده کاملا دیده نمی شود؛ فقط گاه گاهی دست های بزرگ و ترسناکش را به شیشه پنجره می کشد تا علی را ترسانند. علی با وحشت چشم هایش را می بندد و سرش را زیر پتو پنهان می کند؛ ولی صدای دستی که به پنجره کشیده می شود، همچنان در زیر پتو هم به گوش می رسد.»

داستان همین هیجان را تا آخر حفظ می کند؛ مخصوصا تصاویر کتاب کمک می کند این هیجان بیشتر شود. ما بچه ها، دنیای عجیب و غریب خودمان را داریم. به چیزهای مختلفی فکر می کنیم. گاهی از چیز ساده ای می ترسیم و گاهی از چیزی که باید بترسیم اصلا نمی ترسیم.

بعضی وقت ها این ترس های الکی باعث می شود ما خیلی از کارهای ساده را انجام ندهیم و حتی از پدر و مادرمان بخواهیم به ما کمک کنند؛ مثل رفتن به اتاق خواب در شب اما خیلی راحت و بدون توجه به سمت راست یا چپ خیابان که ماشین در حال رفت و آمد است یا نه، از خیابان عبور می کنیم. البته ما در کنار این خیال های عجیب و غریب، خیال های شیرین هم داریم که حتما شما تجربه اش کرده اید. در واقع آقای شجاعی می خواست به ما بچه ها این نکته را یادآوری کند که خیلی از چیزهایی که ما از آنها می ترسیم اصلا وجود ندارند.



درباره کتاب «هیچ چیز جای کتاب را نمی گیرد» به قلم آن بوگل

کتابی پراز حس های آشنا و ملموس

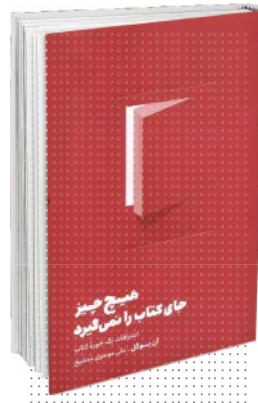
روایت هایی بسیار خوشخوان و ملموس و با حس های آشنا. به عنوان یک کتاب خوان وقتی خواندم در همان زمان هایی که من در نوجوانی غرق در کتاب ها بودم، دخترخانم نوجوانی مثل من در گوشه ای دیگر از دنیا همان حس ها را تجربه کرده بسیار خوشحال شدم؛ یافتن حس های انسانی جهانی در مورد ابژه ای واحد بسیار هیجان انگیز است.

«اما امیلی از راه رسید و اولین کتابی شد که ساعت دوی بعد از نیمه شب، با کمک نور چراغ قوه و زیر پتو، خواندنش را تمام کردم... کتاب تسخیرم کرده بود و ول نمی کرد... اسیر داستان شده بودم.» جستر ۵، صفحه ۴۷

منظور نویسنده از «امیلی» همان شخصیت «امیلی در نیومون» است، نوشته آل.ام. مونتهگمری، همان نویسنده معروف آنه شرلی. واژه به واژه این چند خط، دقیقا همان حالتی است که در نوجوانی برای من رخ داد، منتها به جای امیلی، «جین ایر» بود و آقای روجستر و آن دالان های وحشتناک قصر روجستر وزن دیوانه اش که تسخیرم کرده بود. ما کتاب خوان ها در هر گوشه ای از جهان تسخیر شده و اسیر جادوی داستان هاییم.

کتاب پراست از این حس های آشنا و ملموس برای به اصطلاح کرم کتاب ها که با خواندنش حس هم ذات پنداری لطیفی پیدا می کنیم. لحن و نثر کتاب بسیار راحت و ازدل برآمده و البته وبلاگی است. بعد از خواندن کتاب متوجه شدم خانم نویسنده سال ها یک وبلاگ شخصی داشته که در آنجا هم در مورد کتاب ها می نوشته و این نثر وبلاگی احتمالا نشأت گرفته از همان سال هاست.

کتاب «هیچ چیز جای کتاب را نمی گیرد» ترجمه و ویرایش مناسب، پاکیزه و روانی دارد و از طرف نشر مون وارد بازار کتاب شده است.



کتاب پراست از

این حس های

آشنا و ملموس

برای به اصطلاح

کرم کتاب ها که با

خواندنش حس

هم ذات پنداری

لطیفی پیدا

می کنیم

خوشی ها و ناخوشی های کتابخوان بودن

گاهی با تمام وجود از خواندن کتابی لذت می بریم که از اعلام کردنش احساس شرم می کنیم چون بیشتر آدم های اطراف مان آن را کتاب خوبی نمی دانند. این شرم در خصوص استاد ادبیاتی که هملت را نخوانده هم صدق می کند. گاهی پیش می آید برنامه ای برای خواندن یک کتاب به خصوص نداریم اما آن کتاب ما را پیدا می کند. گاهی قصه ها در اوج غمگین بودن ما را به قله لذت می رسانند. گاهی نمی دانیم قفسه های کتابخانه شخصی مان را چگونه بچینیم و مرتب شان کنیم. بعضی هامان لذت کتابفروشی را حتی شده برای یک روز تجربه کرده ایم و ساعت ها حرف در موردش داریم این خوشی ها و ناخوشی های کتابخوان بودن در سفر مکتوبی که بوگل ترتیب داده همراه مخاطب هستند.

تجربه چیزهای تازه و بدیع

کتاب خوب اجازه می دهد به دنیایی دیگر قدم بگذارم و آدم ها و جاها و موقعیت هایی را تجربه کنم که با زندگی روزمره واقعی ام زمین تا آسمان فرق دارند. عاشق این هستم که چیزهایی تازه و بدیع را تجربه کنم. چیزهایی که اگر کتاب نبود، آنها هم ممکن

نمی شدند. به خصوص که می توانم همه

اینها را روی مبل راحتی ام تجربه کنم.

کتاب ها، برتری دیگری هم نسبت به

واقعیت دارند.

از خواندن دست نکش

نویسنده قلمی شیرین، طناز وروان دارد که البته باز هم نتیجه انس دیرینه او با کتاب است. به نظرمان رسید که این نوشتار را با چند برش از فصل سیزدهم با عنوان «از خواندن دست نکش» به پایان برسانیم. خانم آن بوگل، در این فصل از کتابش توصیه می کند که حتی تقدیمیه ها، مقدمه ها و بخش تقدیر و تشکر کتاب ها را نیز بخوانیم و در ادامه، با ریتمی تند، شروع می کند به آوردن نمونه هایی ناب از جمله های چند نویسنده.

نقش کتاب در زندگی

«هیچ چیز جای کتاب را نمی گیرد»، فقط برای کتاب خوانان سرسخت جذاب نیست، بلکه برای تمام کسانی که دنبال درک عمیق تر از اهمیت خواندن در زندگی هستند، دلچسب خواهد بود. بوگل با لحنی صادقانه و مشتاقانه، خواننده را به تأمل درباره نقش کتاب در زندگی خود تشویق و اهمیت حفظ عادت خواندن در دنیای پرهیاهوی امروز را نمایان می کند.

